

روشهای برخورد با معضلات تربیتی (۴)

• برخورد انفعالی با حوادث

من همیشه در خانه گریه می‌کنم و به مادرم می‌گویم چرا مرا به دنیا آوردی و می‌گویم چرا بین همه بچه‌ها، تنها من اینطوری شده‌ام؟ بعضی وقتها هم که خیلی ناراحت هستم گریه می‌کنم و می‌گویم چرا مرا دکتر نمی‌برند تا پایم را معالجه کند. گاهی هم من با اصرار از مادرم خواش می‌کنم که دیگر مدرسه نروم.

در خانه نیز من هیچگاه به منزل منسوبانمان یا به خیابان نمی‌روم و دوست دارم که همیشه تنها باشم. در مواقع تنهایی هم به فکر فرومی‌روم و در خیال خود دختری سالم می‌شوم که هر جا بخواهم می‌توانم بروم، گاهی هم در خیالاتم کسانی را که مرا به مسخره گرفته‌اند، سرزنش می‌کنم.

خلاصه قبل از مردن، پایم روح مرا کشته است و روزی نیست که به دلیل معلولیت پایم، اندوهگین نشوم.»

دانش آموز معلول دیگری ضمن صحبت با معلمش بیان می‌داشت که وی به این نتیجه رسیده است که زنده بودنش نه به درد خودش می‌خورد و نه نفعی به حال جامعه دارد و بنابراین برای نجات از زندگی تیره و تاری که فرا روی خویش احساس می‌کند، تصمیم به خودکشی گرفته و اقدام به انتحار کرده است. این مسائل اهمیت برخورد خاص مربی با دانش‌آموزان معلول را می‌نمایاند.

گذشته از حساسیت مربی، در خصوص روحیه درهم شکسته بسیاری از دانش‌آموزان معلول (که با روشهای بینش دادن، طرح اسوه‌ها، داستان‌گویی، شکوفا کردن استعدادها و غیره، به میزان بسیار زیادی قابل برطرف شدن می‌باشد) در این مواقع مربی باید مساعد ساختن جو خانواده دانش‌آموز معلول را به عنوان مهمترین دستورکار خود در نظر بگیرد. چرا که خانواده نقش اساسی در متفعل شدن یا نشدن فرزند معلولشان دارد.

تأثیر پذیری از فرهنگ عامه، از خود واکنشی انفعالی نشان می‌دهند.

قبل از اینکه بین حجم معلولیت و میزان درهم شکستگی روحیه فرد معلول توجه داشت، باید بین نحوه واکنش اطرافیان و میزان درهم شکستگی روحیه فرد معلول دنبال رابطه مثبتی بود.

در مواردی که خانواده و اطرافیان به نحوی اندوهبار و منفعل با فرزندشان برخورد می‌نمایند معلولیت او گذشته از محدود کردن قسمتی از کاربردهای وی، تبدیل به گردابی می‌شود که تفکر او را در خود غرق می‌نماید و عملاً برخلاف معلولیت بعضاً ناچیزی که انسانهای سالم آن را در فرد معلول مشاهده می‌کنند، فرد معلول در درون خود رنج مضاعفی را احساس و تحمل می‌کند. یکی از مریبان تربیتی در قسمتی از گزارش گفتگوی خود با دانش‌آموز معلولش چنین می‌نویسد:

«مربی می‌گفت من به دلیل پایم، همیشه سعی می‌کنم که خودم را از دید دیگران پنهان کنم، به همین دلیل هم همیشه جلوتر از همه به کلاس می‌آیم و دیرتر از همه از کلاس بیرون می‌روم تا کمتر توجه این و آن را به خود جلب کنم. بعلاوه من می‌ترسم که در بازیهای دسته جمعی شرکت کنم. چون فکر می‌کنم همه متوجه پای معلول من هستند و این فکر چنان آزارم می‌دهد که می‌خواهد قلبم را از کار بیندازد.

به طور کلی انسان در برخورد با حوادث به دو شکل از خویش واکنش نشان می‌دهد؛ بعضی در برخورد با حوادث مهم و موخس، خود را می‌بازند و به شکلی انفعالی از خود واکنش نشان می‌دهند، و در این روند غالباً دستخوش تحولاتی می‌شوند که روحیه آنها را درهم می‌شکند اما معدودی از انسانها علی‌رغم ضربه خوردن در حوادث گوناگون زندگی خود را نمی‌بازند و بر مبنای امکانات بالقوه و بالفعل که برای آنها باقی مانده است، دست به برنامه‌ریزی و هماهنگ ساختن خویش با زندگی می‌زنند و راه خود را هر چه پویاتر ادامه می‌دهند.

بنابراین اگر فردی که در اثر سانحه‌ای به معلولیت دچار شده است، بخواهد با روحیه منفی و به شکل انفعالی با معلولیت خویش برخورد کند، پس از معلولیت همواره به فکر دست و پیا پائی است که از دست داده است و با تاسف برگزیده، زانوی غم به بغل می‌گیرد و با اندوه اندیشه می‌کند. اما اگر همین فرد بخواهد با روحیه‌ای مثبت و به شکل فعال با معلولیت خویش برخورد نماید، در پی آن برمی‌آید که با سود جستن از سایر امکاناتی که در دسترس دارد، زندگی خویش را با پویائی هر چه تمامتر ادامه دهد.

از آنجا که مریبان جوان از تجربیات کمی برخوردارند غالباً در مواردی که دچار حادثه مهمی بشوند، یا حادثه مهمی در مورد یک یا چند تن از نزدیکان آنها رخ دهد، با